**بسم الله الرحمن الرحیم**

**تخالف الحجج**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه بیست و دوم\_ 19 آبان 1399**

[اشاره ایی به سیر بحث تاکنون]

فرمایش محقق نائینی و محقق خویی اعلی الله مقامهما در باب عام و خاص این می شود که اگر شما نسبت را بین خود عام و خود خاص بسنجید، خب تخصیص است، اما وراء این عام و خاص مهم است، و آن این که چه وقت سراغ عام می روید و به عام تمسک می کنید؟ تمسک شما به عام وقتی است که تردید داشته باشید مثلا علماء عدول فقط واجب الاکرام هستند یا فساق من العلماء نیز واجب الاکرامند؟

این جایگاه شماست برای رجوع به عام.

خاصی را دیدید که می گفت لا تکرم الفساق من العلماء، و این خاص شما دلیل بر حجیت داشت، خاص با این دلیلی که دال بر حجیت اوست، و پشتبانه اوست، تعبدا دیگر شکی برای شما باقی نمی گذارد. دلیل اعتبار خاص، خاص یک حجت تعبدیه می کند، که دیگر تعبدا شک از بین می رود، شما مجاز به رجوع به عموم اکرم العلماء برای اثبات لزوم اکرام فساق از علماء نیستید.

[مناقشه آیت الله وحید به فرمایش محقق نائینی و محقق خویی]

مناقشه ایی که شیخنا الاستاد دامت برکاته به فرمایش این دو بزرگوار دارد این است که تعبیر شما به حکومت درستی نیست، باید بگویید ورود، منتهی توضیح می خواهد، توضیحش این است که ما با شما هم عقیده اییم که در موارد شک سراغ اصالة العموم می رویم، و مستند رجوع به اصالة العموم بناء عقلا است، عقلاء هر وقت کلمۀ العلماء را که دال بر عموم است ببینند و هر لفظ دیگری را که دال بر عموم است ببینند، و قرینه ایی بر خلاف اصالة العموم نیابند، می گویند مراد جدی گوینده همان عموم است. پس تردید به خودت راه مده، علماء فاسق را اکرام کن. هرگز عقلا آن جا که قرینه بر خلاف باشد، به این اصالة العموم تمسک نمی کنند، عقلا نمی گویند اصالة العموم حجت است همه جا حتی قرینه بر خلافش باشد، بلکه می گویند اگر قرینه بر خلاف نبود، مرجع اصالة العموم است.

**والقرینة لا تختص بالوجدانیة و العلمیة، بل تشمل غیر العلمیة** یعنی قرینه تعبدیه هم معتبر است، مهم ان است که قرینه ایی بر خلاف نباشد تا بتوانیم به عموم مراجعه کنیم، بنابراین موضوع اصالة العموم مقید می شود به عدم قرینه بر خلاف این عموم.

این درست است؟ شما خودتان قائلید که نسبت عام و خاص نسبت قرینه و ذو القرینه است، خودتان معترف هستید که خاص قرینه است و عام ذو القرینه، حالا اینجا خاصی امده است، این خاص وجدانا شک را بر می دارد و جا برای رجوع به عموم باقی نمی گذارد و لکن به برکت تعبد، **و هذا هو الورود، لا الحکومة.**

این هم کلام مدرسه محقق نائینی و اشکال براین بزرگوار.

[تبیین مسلک سوم و فرمایش محقق عراقی]

باقی می ماند فرمایشی از محقق عراقی. سوال این بود که چرا خاص برعام مقدم است؟ وجه تقدیم خاص علی العام چیست؟ یک مسلک آن چیزی بود که این ها از کلمات شیخ استفاده کردند و ان اظهریت و نصوصیت،یک بیان هم از محقق نائینی و من تبعه بود، مسلک دوم که حکومت بود.

اما مسلک سوم می گوید خاص بر عام مقدم است به مناط اخذ باقوی الملاکین. این فرمایش محقق عراقی جناب آقا ضیاء الدین است. می گوید نه حکومت در اینجا درست است نه این ورودی که ما الان تقویت کردیم. اینجا شبیه باب تزاحم است که همواره اقوی الملاکین بر اضعف املاکین مقدم می شود، قانون باب تزاحم.

عقلا اگر اخذ به عموم می کنند از این باب است که عموم نوعا کاشف از مراد جدی است، اگر می بینید وقتی شک می کنم که مثلا نحویین اکرامشان واجب است یا رجوع به عموم می کنم از باب این است که این عموم کاشفیت نوعیه دارد از مراد جدی. حال اگر یک خاصی در کار بود، این کشف نوعی از مراد جدی در این خاص اقوی است از این عموم. درجه کاشفیت خاص از مراد جدی، اقوی است از درجه کاشفیت عموم از مراد جدی کشفا نوعیا. کانّه تزاحمی بین دو ملاک درگرفته است و باید به اقوی الملاکین عمل کرد، تزاحم هم اینجاست که نمی دانیم مراد جدی گوینده چیست. کاشفیت خاص از مراد جدی گوینده اقوی است واین مطلب انجا که خاص ما قطعی باشد سندا و دلالة واضح و اشکار است. ولی حتی اگر خاص ما ظنی هم بود، باز قضیه از همین قرار است و اقوی الملاکین خاص است.

منتها به چه بیانی؟ این بیان دیگر مربوط به مرحوم عراقی است و آن این است که من عقلا اشتغال ذمه دارم به عام اگر مولا بفرماید اکرم العلماء، و ان شئت قلت عقلا اشتغال ذمه به مهم دارم. منتهی تا کی؟ تا ان وقتی که حجت بر اهم پیدا نکنم. به عبارت دیگر تا آن وقتی که حجت بر خاص پیدا نکنم، تا وقتی که اقوی ملاکا را که خاص باشد ندیده باشم، این قانون است. حال خاص من خبر واحد است، یک وقت خاص قطعی است که روشن شد، یک وقت خاص من ظنی است مثل خبرو احد. خبر واحد را با فرض حجیتش داریم بحث می کنیم، بعد از انکه خبر واحد تعبدا حجت شد، موضوع حکم به عقل بالنسبة باشتغال به عام منتفی شد، دیگر مشغول به ذمه عام نیستم **لکونه مقیدا بعدم قیام الحجة علی الخاص فیکون الخاص واردا علی حکم العقل بالاشتغال العام و لو ورود بین اصالة الظهور فی الخاص و بین اصالة الظهور فی العام و لا بین الخاص و العام**.

این چکیده فرمایش محقق عراقی است، به بیان آیت الله وحید.

[شرح کلام محقق عراقی به بیان استاد]

ما ان شاء الله فردا فرمایش عراقی را بیشتر توضیح خواهیم داد و نقاط ابهام ان را برطرف می کنیم اما فعلا علی الحساب عرض می کنیم، فرمایش محقق عراقی، دو قسمت دارد، یکی آنجا که خاص قطعی السند و الدلالة است، یکی انجا که خاص یا ظنی السند است و یا ظنی الدلالة.

در هر دو مورد ملاک تقدیم خاص علی العام، اقوائیت خاص است. و اینجا شبیه باب تزاحم است لا التعارض. شما دنبال این پرسش بودید که آیا بین عام و خاص تعارض هست، عده ایی گفتند اری، عده ایی گفتند نه ورود است و یا گفته اند حکومت.

ایشان می گوید تعارض نیست؛ آن ورودی را هم که شما می گویید خاص علی العام وارد است یا دلیل حجیت خاص وارد علی دلیل حجیت العام که نائینی فرمود؛ هیچ کدام از اینها نیست نه تعارض هست بین العام و الخاص آنگونه که اصحاب تعارض فرمودند، نه ورود است از طرف خاص بر عام.

بلکه اگر خاص ما قطعی باشد، خیلی واضح و اشکارا ست که خاص اقوی ملاکا از عام است و تعبیر به اقوی ملاکا همواره در تزاحم کاربرد دارد نه در تعارض. اینجا باب باب تزاحم است دو ملاک با یکدیگر درگیر شده است و اقوی ملاکا بر اضعف ملاکا مقدم شده است اگر خاص قطعی باشد، اما اگر خاص ظنی بود مثلا خبر واحد بود خب این جا را چه باید گفت؟ می گوید فعلا از خاص دست بکشید افرض که در عالم وجود خاصی نباشد، تو باشی و فقط و فقط عموم اکرم العلماء این جا عقل می گوید ذمه ات مشغول است به اینکه همه علماء را عادلا هم غیر عادل، همه این ها را اکرام کنید اگر شما فقط این امور را داشته باشید ولی چه کنیم که ما هستیم و فقط یک عموم و حکم عقل به اشتغال به عموم.

ما در اینجا خاصی داریم و خبر واحد ما هم حجت است تعبدا. با امدن این خاص، به عبارت دیگر با آمدن این خبر واحد، این خبر واحد حجت، تعبدا که خاص است، حکم عقل را بالنسبة به اشتغال به عام دیگر برداشت، بالتعبد، این با وارد و ورود فرق کرد. خاص وارد اما مورود چیست؟ حکم عقل به اشتغال به عام.

این که میگویید اشتغال ذمه یقینی برائت یقینی نسبت به عام می خواهد تا کجاست؟ تا وقتی که خاص حجت تعبدی نداشته باشید. به برکت این خاصی که حجت است تعبدا دست از عموم عام بر میداریم، پس این اقوی ملاکا یا در خاص قطعی است یا در خاص ظنی حجت، و باب شد شبیه باب تزاحم بین العام و الخاص.

سه اشکال حضرت استاد به محقق عراقی دارد.[[1]](#footnote-1) ما معتقدیم در کلام محقق عراقی نکته های لطیفی می توان گفت و ان را به گونه ایی می توان تقریر کرد که اشکالات استاد قابل پاسخ باشد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.

1. تقریرات، صفحه 26. [↑](#footnote-ref-1)